

زیبائی شناسی بلینسکی

زیبائی شناسی سوسیالیستی بريك استنباط مادی و علمی از ماهیت و وظیفه هنر استوار است . پایه آن ، نظریهٔ مارکسیستی-لنینیستی است که حل صحیح مسائل فرو-پیچیدهٔ هنر و زیبایی شناسی را ممکن ساخته . هنر ، یکی از صور وجدان اجتماعی ، و زیبایی شناسی ، دانشی است که قوانین حاکم بر زندگی هنری ، و از آنجمله ادب را زمینهٔ بحث قرار میدهد .

زیبائی شناسی مارکسیستی - لنینیستی ، پیوند نزدیکی با کمال فلسفه متمدن روس دارد . این زیبایی شناسی با مبارزه نمایندگان مکتب دمکراتیک و انقلابی فلسفه روس در قرن نوزده ، در راه يك استنباط مادی از جهان ، در راه وصف واقعیت در هنر ، در راه دخالت مؤثر هنر در جنبش آزادیخواهانه مردم ، مستقیماً مربوط است . بلینسکی ، « هرزن » (۱) چرنیشفسکی و «دوبرولیوف» (۲) از نمایندگان جریان انقلابی فلسفه روس در قرن نوزده ، بشمارند .

۵۵

کوشش دموکراتهای انقلابی بزرگ روس از لحاظ نظری ، در زمینه های بس گوناگونی انجام می یافت .

نظرات فلسفی آنها ، بتوجیه و پیشرفت ماتریالیسم کمک سزاواری کرد ؛ آنها اصول بیشتری را که در علم الاجتماع و اقتصاد سیاسی دارای اهمیت اصولی است ، مدون نمودند ، در راه دفاع از نظریات متمدن علوم طبیعی پیچیدگی کوشیدند ، افکار آنان به پیشرفت این علوم در روسیه یاری کرد . در آثار آنان میتوان خصائص طرز تفکر متمدن روس را یافت . این خصائص عبارتند از : بشر دوستی و آزادیخواهی ، تناس با زندگی و يك کوشش پیوسته در راه عمل ، مبین پرستی و بزرگداشت ملت های دیگر ، يك خوش بینی استوار بر تاریخ ، ایمان بعقل انسانی و بدانش و نازده جویی تهور آمیز . نظریه زیبایی شناسی دموکراتهای انقلابی روس ، منبع فکری گرانبهای برای هنر روس در قرون نوزده و بیست ، میباشد . وهم اکنون نیز سهم پر ارزشی از زیبایی-شناسی جهانی را تشکیل میدهد .

نمایندگان بزرگ تفکر دموکراتیک انقلابی- بلینسکی ، چرنیشفسکی ، دوبرولیوف-علاق و امیدهای دهقانان روس را که از دیرباز با « سرواژ » بستیز برخاسته بودند ، بیان میکردند . حوادث نیمه دوم قرن هیجدهم (قیام بوگاچف) و آغاز قرن نوزدهم (جنگ میهنی ۱۸۱۲ ، جنبش دکابریست ها) بگفته هرزن ، « نیرو و توانائی اعجاز

آمیز « مردم روس را آشکار کرد . رشد نمایان ملت ، کمال وجدان ملی مردمی که بیش از پیش بر نیروی خویش آگاهی می یافتند ، مایه انتشار شیوه تفکر دموکراتیک در محافل مترقی اجتماعی روس گشت . از این جنبش نیرومند میهن پرستانه و انقلابی ، جریان پدید آمد که دموکراتهای انقلابی بر رأس آن قرار گرفتند ؛ همین نهضت بود که جهان بینی و از آنجمله نظرات زیبایی شناسی ایشانرا تعیین کرد .

ربع دوم قرن نوزدهم ، دوره شکفتگی سریع ادب روس بود . بدنبال پوشکین ، لرموتوف آهنگ نیرومند و پرشور خود را بگوش رساند ؛ « ذوق کین خواه » گوگول ، آغاز یک دوره جدید را در ادب اعلام کرد . در این زمانست که هرزن ، نکراسوف ، تورگنیف ، سالتیکوف شچدرین با عرضه ادب گذاشتند ؛ اینان در میان مردم به تبلیغ افکار آزادیخواهانه پرداختند ، مسائل اجتماعی زمان را با آنان در میان گذاشتند و اهمیت و نقش اتحاد را باز نمودند .

دموکراتهای انقلابی ، بیان مفهوم اجتماعی اثر هنری ، نشان دادن مسائلی که نویسنده یا شاعر در اثر خود مطرح کرده است ، وصف جنبه های زندگی که در اثر هنری انعکاس یافته و تعیین درجه انطباق آنها را با واقعیت ، غایت اتحاد میدانستند . اتحاد میتواند و باید واقعیاتی را که در ادبیات وصف شده است ، مورد قضاوت قرار دهد ، جایگاه و سهم آنها در زندگی اجتماعی ، واهمیشان را برای مردم نشان دهد ؛ برای خواننده و نویسنده آموزنده باشد ، و به پیشرفت ادبیات مؤثر آنگذارد .

۵۶

بدینگونه است که مکتب انتقادی روس با حل مسائل بزرگ زمان ، با آسان ساختن دشواریهای تکامل ملی ، بنیاد یافته ، رشد کرده و استوار گشته است . « فریدریش انگلس » یکی از پایه گزاران ماتریالیسم تاریخی ، نوشته است که مکتب تاریخی و انتقادی در ادبیات روس « از آنچه آلمان و فرانسه در این زمینه پدید آورده اند از لحاظ دانش رسمی تاریخی ، بسی برتر است . »

اصول زیبایی شناسی دموکراتیک انقلابی برای نخستین بار از سوی متفکر و منتقد بزرگ ادبی « ویساریون بلینسکی » (۱۸۴۸-۱۸۱۱) بشیوه ای منظم بیان شد . بلینسکی را بحق ، پایه گزار مکتب انتقادی روس نامیده اند . زیبایی شناسی شوروی ، سنن همین مکتب را ادامه میدهد .

« بلینسکی » یک منتقد بزرگ و همچنین یک فیلسوف جامعه شناس داهی بود . او ، که یک دموکرات انقلابی ، دشمن آشتی ناپذیر خود کامگی و بردگی بود ، برای نخستین بار مبحث انتقاد ادبی را در عرصه حیات اجتماعی وارد کرد . انتقاد ادبی ، در پرتو کوشش او ، سلاح نیرومندی در پیکار بغاطر نجات مردم بدل گشت .

او از آثار نویسندگان قرون هیجده و نوزده روس ، « لومونوسف » (۱) « درجاوین » (۲) « کارامزین » ، « کریلوف » ، « پوشکین » ، لرموتوف ، گوگول کوئتسف ، نکراسوف ، تورگنیف و دیگران ، تجزیه و تحلیل عمیقی بعمل آورد . بلینسکی برای نخستین بار در روسیه انتقاد ادبی را بتاریخ ادب مربوط ساخت ؛ او نخستین مورخ ادبی روس است . در پرتو آشنائی عمیقی که با ادبیات بیگانه داشت ،

درباره بعضی از نویسندگان اروپا و آمریکا داوربهای گیرا و بدیعی کرد. مقالات او از آگاهی عمیقش بر مسائل و قوانین تئاتر، هنر و هنر پیشه، حکایت میکند. چهارده سال کوشش ادبی او در شرایط بس دشواری انجام یافت. سانور بی وقفه دشواریهای تازه در راهش پدید می‌آورد. روزنامه‌های ارتجاعی پیوسته باوحمله میکردند؛ نداری لحظه‌ای فارغش نیکداشت. اما سخن استوار او اثر خود را می‌بخشید. جوانان پیشرو با شور و شوق نوشته‌های بلینسکی را میخواندند، اندیشه‌های او را در خاطر خویش جای میدادند و دل بر سر آنها میگذاشتند.

نظریات زیبایی‌شناسی بلینسکی در دوره‌ایکه پیکار سختی بر سر رئالیسم در روسیه پدیدار شده بود، بنیاد گرفت و بسط یافت. این پیکاریش از همه يك پیکار اجتماعی بود که نمایندگان طبقات گوناگون و احزاب سیاسی مختلف را بشد یکدیگر برمی‌انگیخت، و بدینسان محتوای زنده‌ای بمباحثات تئوریک مینخشد. مدافعان خود کامکی و سرواژ با رئالیسم دشمن بودند؛ آنها باوصف جنبه‌های تلخ واقعیت، با هرگونه بیان راستین‌زشتی‌های زندگی ستیز میکردند. رئالیسم، آماج حملات لیبرالها هم بود، خاطر اینان از «خشونت»، از «ابتذال» مضامین و موضوعات آثار رئالیسم انتقادی، رمیده میشد. آنان دو ستاره هنر «خالص»، خواستار هنری بودند که از مسائل حاد زمان، «وارسته» باشد.

۵۷

مشاجره ادبی، همه زمینه‌های هنر و زندگی اجتماعی را فرا میگرفت، و غالباً بحث در باره این یا آن اثر، بصورت يك کنکاش دامنه دار در باره اصول اساسی زیبایی‌شناسی درمی‌آمد.

ماهیت و وظیفه هنر چیست؟ جهت آن، «روش» آن چه باید باشد؟ خصلت توده‌ای در هنر چیست، و بجهت وسیله جلوه می‌یابد؟ قوانین حاکم بر هنر آفرینی کدامند؟ در پیرامون این مسائل، و بسیاری مسائل زیبایی‌شناسی دیگر بود که عقاید بطرزی آشتی‌ناپذیر باهم برخورد میکردند.

«بلینسکی» در نوشته‌ها و رسالات خود تنها بتقد عقاید کهنه‌اندیشان و لیبرالها بس نمیکرد، بلکه راهی تازه برای حل مسائل اصولی زیبایی‌شناسی نشان می‌داد.

فرض ما اینجا آن نیست که همه مسائلی را که زیبایی‌شناسی بلینسکی طرح میکند، بررسی کنیم. ما تنها میخواهیم خصائص عمده این زیبایی‌شناسی، و اندیشه‌های اصلی این متفکر و منتقد بزرگ را در باره ادب و وظیفه آن، بازنمائیم. زیرا این اندیشه‌ها همچنان تازگی خود را نگهداشته‌اند.

مسأله اصلی زیبایی‌شناسی، روابط میان هنر و واقعیت است. هر کس این مسأله را، بفرآخور معتقدات سیاسی و فلسفی خویش حل میکند، بیروان ایده‌آلیسم فلسفی می‌گوبند که هنر زائیده ذهن انسانی و برتر از واقعیت مادی، برتراز طبیعتی است که جز قشر محسوس و خشن يك اصل روحی، یعنی «تصور» چیز دیگری نیست. اینان می‌گویند که موضوع هنر، بیسان افکار برتراز حواس است نه جهان مادی. آنها علا درمدح «هنر برای هنر» وعظ میکنند، میکوشند تاهنر را از واقعیت جدا نگهدارند، آنها «ذهنیت» و همه جریانهای ضد رئالیستی را میستایند.

پیروان ماتریالیسم فلسفی بعکس عقیده دارند که هنر، همچون سایر صور وجدان اجتماعی، پدیده‌ای متفرع از جهان مادی و انسکاسی از واقعیت، بصورتی خاص و معجزاست. هنر با منعکس کردن جهان عینی، میتواند و باید آنرا بهتر بشناساند، سبب شود تا در قبال واقعیت، روشی خاص اتخاذ گردد و سرانجام به پیشرفت جامعه کمک کند.

بهمان اندازه که ماتریالیسم و ایده‌آلیسم در فلسفه با یکدیگر تضاد دارند، این دو عقیده نیز در زمینه هنر با هم سازش ناپذیرند.

زیبایی‌شناسی دموکراتیک انقلابی روس، که بکوشش بلینسکی مدون شد و از لحاظ نظری توجیه گشت، بربک استنباط مادی از هنر مبتنی است. بلینسکی می‌آموخت که هنر همواره برتر از زندگیست. هنر واقعیت را پیوسته بگونه‌ای مجاز و مستعار منعکس می‌سازد.

هنر تنها بر واقعیت متکی است و تنها از واقعیت است که مواد خود را میگیرد. هنر واقعیت را منعکس میکند، اما همچنین ترجمان اندیشه‌ها و احساسات انسان و روش او در قبال واقعیت نیز هست. بدینگونه هنر ترجمان جهان بینی یک ملت و یکی از وجوه وجدان اجتماعی است.

بلینسکی، برخلاف زیبایی‌شناسان ایده‌آلیست، هنر را نه از دانش جدا می‌کند و نه معارض آن قرار میدهد. بقعیده او، آنچه مایه تمیز ایندوست، موضوع آنها نیست بلکه روش آنها در «طرح موضوع» است. مینوشت:

«فلسفه بکمک قیاس و هنر بمدد پیکره‌ها و الواح سخن میگوید، اما هر دو موضوع واحدی را بیان میکنند. اقتصاد دان مجهز بآمار، با تأثیر در ذهن خوانندگان یا شنوندگان خود، ثابت میکند که وضع این یا آن طبقه اجتماع باین یا آن سبب، بهبود پذیرفته یا بوخامت گرایده است. شاعر با وصف زنده و نمایان واقعیت، با ساختن یک تابلوی حقیقی و با برانگیختن نیروی تخیل خوانندگان خود نشان میدهد که وضع این یا آن طبقه اجتماع باین یا آن سبب، بسیار بهبودی پذیرفته یا وخامت یافته است. یکی ثابت میکند و دیگری نشان میدهد، و هر دو قانع می‌سازند یکی بادلائل منطقی، دیگری با تابلوها... دانش و هنر اینجا هر دو متساویا لازمند. دانش بهمان اندازه نمیتواند جای هنر را بگیرد که هنر مقام دانش را. تجزیه و تحلیل علمی هنر میسر نیست مگر باین شرط که آنرا از لحاظ تاریخی مورد نظر قرار دهند. اتخاذ روش تاریخی در باره زیبایی‌شناسی، پیش از همه مستلزم آنست که هنر را صورتی از صور جهان بینی یک ملت بدانیم که با شرایط مشخص تاریخی آن ملت بستگی نزدیک دارد. بلینسکی با آنانکه «در هنر، جهانی کاملاً ممتاز، مستقل از سایر زمینه‌های وجدان و تاریخ می‌بینند» بعارضه برمیخاست. هنر نمیتواند از سایر جنبه‌های زندگی یک ملت جدا باشد، زیرا خود، چیزی جز وسیله خاص بیان این زندگی نیست. «اپستوریسم» (۱) (تقید بتاریخ) بلینسکی، رو بآینده دارد. دموکرات انقلابی بزرگ روس و پیرو آرمانهای سوسیالیستی، باین امریقین داشت که هرگاه

روابط تازه اجتماعی امکان تکامل آزادانه هنر را فراهم آورد ، هنر شکلنگی و رونقی فوق العاده خواهد یافت .

روش تاریخی بلینسکی در زیبایی شناسی بایکبار اودرراه ایجاد يك هنر و ادبیات توده ای ، ملی و کاملاً اصیل ، که با اصول اساسی زیبایی شناسی او هماهنگی داشته باشد ، دارای پیوندگست ناپذیری بود . او اعتراف داشت که ترقی انسانیت ازراه تکامل ملت ها صورت می پذیرد و انسانیت ، بدون در نظر گرفتن ملتها جز يك « مفهوم انتزاعی منطقی و بیجان » بیش نیست ، و هر ملت بنوبه خود کوهری برگنجه مشترک انسانیت میفزاید . مفهوم انسانیت نزد هر ملتی بصورتی ملی که خاص خود آن ملت است ، تظاهر دارد . بلینسکی نه هنر جهان وطن « فوق ملی » میشناخت و نه فرهنگ « فوق ملی » قائل بود .

« وقت آنستکه از این عقیده دست بکشیم که ممکنست هنردا بعنوان يك زن و لگرد بی خانمان و بیوطن و گاهی بعنوان يك زن کولی یا روسبی بیعلاقه به زر ، اما شیفته صرفه خود نمایش داد . کجا و چه وقت چنین هنری وجود داشته است ؟ »

بلینسکی ، که حامی برابری ملتها و دوستدار نزدیکترین همکاری دوستانه آنها بود ، ازسوی دیگر باین نکته اذعان داشت که ترقیات فرهنگ و آموزش ، از طریق نزدیک ساختن ملتها بیکدیگر ، خصائص ملی و فرهنگی ایشان رامحو نخواهد کرد . هرچه فرهنگ ملی يك ملت اصیل تر و مشخص تر باشد ، کمک آن ملت بترقی فرهنگ انسانی ، بزرگتر تواند بود .

او که دشمن مصمم يك « جهان وطنی » بی پایه بود ، بالعنی تحقیر آمیز بیروان آنرا « بی وطنانی که در میان بشریت سر گردانند » وصف میکرد . میهن دوستی ، بعقیده او يك حس مشروع و یکی از « انگیزه های کوشش بشری » بود .

مینوشت :

« کسی که دارای سرنوشت سالم و بی نقص است ، بسرنوشت میهن خود اذدل و جان ملاقه دارد . هر انسان بزرگ منش برعلاقی که او را به میهنش خویشاوند و وابسته میگرداند ، عمیقاً آگاه است . »

بلینسکی ادامه میدهد ، که ازاینرو هنرمند راستین ، فرزند ملت خویش است . او در آثار خود روحیه خاص ملت خود ، « طرز تفکر » و جهان بینی او را منعکس میسازد . يك هنرمند بزرگ همواره بینهایت پابند ملت خویش است .

هرچه يك شاعر بزرگتر باشد ، بیشتر ملی است ، زیرا در اینصورت مظاهر روح ملتش که او بر آن دسترس دارد ، فراواتر است . این استنباط « ملی - تاریخی » از ادبیات که در زمره بهترین ستن نقد ادبی روس بشمار میرود ، از « دموکراتیسم انقلابی » الهام میگرفت . بلینسکی مانند متاخران خود ، چرنیشفسکی و « دو برولیوف » تاریخ ادب و اثریک نویسنده را از لحاظ زندگی و مبارزه توده های مردم ، از لحاظ منافع خلق مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد . او که بعنوان يك دموکرات انقلابی بادیات مینگریست ، میدانست که در اثر يك نویسنده میتوان نشانه طبقه و « کاست » Caste او را یافت . بدینگونه است که با وجوه قضاوت ستایش آمیزیکه از رومانهای والتر - سکات میکند ، بستگی طبقاتی او را یاد آور میشود . بلینسکی دموکرات و انسان دوست ،

یقین داشت که تنها در میان مردم ، در میان توده های رنجبر « مشعل زندگی ملی ، فروزانست » او از ادیبان و هنرمندان دعوت میکرد تا بر مردم روی آورند ، و از زندگی آنها تصویری حقیقی و نمایان بسازند. او بر تحقیر موزیکها از سوی اشراف ، بر این عقیده که خصایص و زندگی مردم طبقات پایین اجتماع چیزی در بر ندارد که جالب نظر باشد و از اینرو چنین مردمی شایسته آن نیستند تا موضوع هنر قرار گیرند ، سخت اعتراض میکرد . می پرسید :

« مگر موزیک آدم نیست ؟ — چه چیز جالب توجه میتوان در يك آدم خشن و بی فرهنگ سراغ کرد ؟

— شگفتا ! سرشت او ، روح او ، قلب او ، احساسات او ، مختصر ، عینا همه چیزهاییکه در يك انسان با فرهنگ وجود دارد .

بنظر او ، فضیلت و نالیسم انتقادی در ادبیات روس ، دقیقا ناشی از « همدردی آن با انسان ، صرف نظر از مقام و مرتبه انسان » بود .

بلینسکی با ستایش اصالت ملی در هنر و با بیان لزوم توجه هنر بزنگی توده ها ، میانه ای بامدح گذشته پدشاهی و صور منسوخ زندگی مردم نداشت . او همیشه شدیداً بر تمایلات روماتیسم ارتجاعی در غرب و در روسیه ، اعتراض میکرد . بلینسکی هدف ادبیات و هنر را ، نه مدح و نگهداشت جنبه های عقب مانده زندگی مردم ، بلکه انتقاد آنها ، باز نمودن علل آنها ، پرورش وجدان ملی ، توجه آن بسوی پیکار برای پیروزی آرمانهای بزرگ میشمرد .

۶۰

بلینسکی بطرز ذرخشان ، مقیاس « ملی — تاریخی » را بر زمینه تجزیه و تحلیل آثار بزرگترین نویسندگان روس و بیگانه منطبق ساخت . پژوهش هبیب اودر آثار پوشکین دارای اهمیت خاصی است .

او در یازده مقاله ای که بپوشکین اختصاص داد ، عظمت شاعر نابغه روس را که ازمفاخر ادب جهانی بشمار میرود ، آشکار ساخته و مقام او را در ادبیات روس نشان داده است . او پوشکین را يك شاعر بزرگ ملی میداند که آثارش از زندگی مردم ریشه میگیرد و محصول و تصویری از واقعیت زندگی مردم روس است .

بلینسکی شخصیت پوشکین را زائیده جنبش ملی بزرگی میداند که بعزت چنگ ۱۸۱۲ بر ضد ارتش های ناپلئون ، پدید آمده بود ، در این باره نوشت : « سال ۱۸۱۲ دوره بزرگی در زندگی ملت روس است ... چنگ بر ضد ناپلئون تا پای جان ، نیروهای خفته روسیه را از خواب برانگیخت و روسیه را بیاقتن نیروها و وسائل رهنمون شد که هرگز بوجود آنها گمان نیبرد . »

شورمیهن پرستانه ای که در ۱۸۱۲ میان مردم پدیدار شد ، مایه تعالی وجدان ملی گشت ؛ این تعالی ، هم در نهضت اجتماعی وهم در زمینه ادبیات جلوه کرد . شعر پوشکین ، که نمره زندگی اجتماعی روس در ثلث اول قرن نوزدهم بوده ، نشانه اهمیت تاریخی این دوره بوده ، و برجسته ترین خطوط و خصایص آنرا منعکس میکند .

بلینسکی تأکید میکند که راز فهم آثار يك نویسنده بزرگ فقط در روابط این آثار با ادبیات گذشته و کنونی میهن او نهفته است . همچنین میگفت : « هر چه بیشتر بیندیشیم ، برشته ای که پوشکین را با ادبیات دیروز و امروز مرتبط میکند ،

بهر پی‌میبریم. « بلینسکی پیش‌از تحلیل آثار پوشکین ، تاریخ ادبیات روس را از زمان « لومونوسف » بعد ، شرح کرد . او نشان داد که ادبیات روس در ضمن رشد ، به طرف رئالیسم کمال یافته پیش از پیش از روح مردم متأثرگشته و بواقیتم زندگی آنان نزدیکتر شده‌است . رئالیسم پوشکین ، حدنهایی ادبیات پیشین روس است .
« آثار شاعران پیش‌از پوشکین هنر او را تعلیم میدهند و پرمایه میگردانند . »

بلینسکی پوشکین را يك هنرمند و رئالیست نابغه میدانست . مینوشت: « شعر پوشکین ، زائیده واقیتم زنده و آرمانی خلاق است . رئالیسم پوشکین میان واقیتم « پست » و واقیتم « عالی » فرق نیگذاشت . « پوشکین که هنرمندی واقعی بود ، نیازی نداشت که برای آثار خود ، موضوعاتی شاعرانه برگزیند ؛ برای او همه موضوعات ، حاوی معنای شاعرانه بودند . « منتقد از پیش میدید که روزی پوشکین ، در روسیه شاعری کلاسیک خواهدگشت که همه آثار او به توجیه ورشد حس زیبایی‌شناسی و همچنین اخلاقی ، مدد خواهند کرد . »

بلینسکی روش « ملی- تاریخی » را هنگام تحلیل آثار نویسندگان بیگانه مانند شکسپیر، گوته ، شیلر، بایرون، ژرژساند و دیکنس نیزاستادانه بکاربرد. داوربهای اودرباره سیماهای بزرگ ادب آلمان خاصه گوته و شیلر، پیوسته ارزش واهمیتی عظیم دادند. او بی‌بایگی این پندار را که گوته ، نماینده هنر « محض » ، نماینده « برون اذ زمان » بوده‌است، آشکار کرد .

۶۱

« گوته هنرمند و شاعر، فرزند کامل میهن خود و قرن خود بود . او اگرچه همه وجوه اصلی واقیتم زمان خود را بیان نکرده است ، اما لاقلاً زمره‌ای از این وجوه را بنحوی کامل با میشناساند . نفرت او از آنچه مجرد و مبهم و صوفیانه‌است ، صحت این معنی را میرساند . . . همچنین علاقه او بموضوعات ساده ، روشن ، دقیق ، محسوس ، دنیوی ، حقیقی ؛ واقعی و مثبت ، عشق شور انگیز او بطبیعت ، که در اشارش بصورت نظریه وحدانیت جلوه میکند ، و نیز خدمات نمایان او بعلوم طبیعی دلیل بردستی این دعویست . »

بلینسکی از سوی دیگر ناها آهنگی های شخصیت گوته را نیز یاد آور میشد ، بیقیدی و کوتاه نظری بوژوازی (Philistinisme) او را در زمینه سیاست ، ملامت میکرد. او شخصیت‌های گوته، شیلر، شکسپیر و میلتون، والترسکات و بایرون را بروابط نزدیک هنر با « جنبش تاریخی اجتماع » گواہ میگرفت .

بلینسکی عمیقاً بر این معنی ایمان داشت که وظیفه هنر نه تنها بیان واقیتم ؛ بلکه کوشش برای دگرگون ساختن آن و یاری رساندن به ترقی اجتماعست . « اگر ما از هنر این حق را سلب کنیم که خود را در خدمت مسائل اجتماعی بگمارد ، مقام آنرا بالا نبرده‌ایم بلکه خواد داشته‌ایم ؛ زیرا در اینحال هنر را اذنده ترین نیرویش و ببارت دیگر از اندیشه بی‌بهره ساخته‌ایم ؛ و آنرا بصورت وسیله سرگرمی لذت - پرستان و بازیچه تن‌آسایان و بیکارگان در آورده‌ایم . »

بلینسکی اگر خواستار آن بود که اثر هنری باید هماهنگی شکل و محتوی را تحقق بخشد، ازسوی دیگر اهمیت شگرف حتوی را یادآور میشد. محاسن هنری يك اثر هیچگاه باعث نمیشد که معیار اصلی، یعنی حتوای فکری آن اثر، از نظر او دور شود.

منتقد بزرگ روس با تأکید ارزش اجتماعی هنر بمشابه وسیله اسرارش، و پرورش، عقیده داشت که هنر باید روابط خود را با زمان خویش هرچه بیشتر استوار کند برخلاف پیروان هنر «محض» که معتقدند وقایع حاد روزانه، مقام هنر را پائین میآورد و هنرمند باید «دور از غوغاهای بازاری» بکار خود سرگرم باشد، بلینسکی نشان میداد که قدرت هنرناشی از پیوستگیهایش با زمان خود و با مسائل عمده ایست که در این زمان اذهان را بخود مشغول میدارند.

«شاعر دیگر نمیتواند در دنیای خیال زندگی کند. او از این پس زیرسلطه واقعیت زمان خود بسر خواهد برد... جامعه دیگر نمیخواهد که شاعر «سرگرم کننده» باشد بلکه از او متوقعست که ترجمان زندگی روحی و کمال مطلوبش گردد؛ هاتفی باشد که بدشوارترین مسائل پاسخ میگوید.»

او هنرمندانی را که میکوشند تادیواری میان خود و زندگی بکشند، و «در حالیکه درون گرفته های مجلل کاخ خیالی خویش در بروی خود بسته اند و از پشت شیشه های رنگین، جهان را نظاره میکنند، مانند پرنده ها نوامیس را بیند» زیر تازیانه نیشخند میگرداند.

۶۲

تأکید میکرد که خدمت بشافع جامعه با آزادی خلق آثار هنری، ناسازگار نیست. «آزادی در پدید آوردن آثار هنری هنگامیکه بسود واقعیت باشد، باسانی با واقعیت التیام مییابد. برای این منظور هیچ لازم نیست که هنرمند خود را مقید کند، روی موضوعات معینی چیز بنویسد، ببخیزد خود فشار بیآورد؛ بلکه لازمست که هنرمند، تابع و فرزند جامعه و زمانی باشد که در آن زندگی میکند، بمسائل طرف توجه جامعه بپردازد و خواسته های آنرا وجهه همت خویش قرار دهد؛ لازمست که هنرمند، همدردی، عشق و حس سالم داشته باشد؛ حقیقت را بکار بندد، تاملانندیشه و کردار میان آثار هنری و زندگی جدائی نیفتد.»

بعقیده بلینسکی برخلاف آنچه زیبایی شناسان مینداشتند، خطری که هنری را تهدید میکند وحدت و هماهنگی کامل با زمان نیست، بلکه خطر، تبدیل هنر در اجتماع بورژوازی بکالائی است که چون همه چیز سودا میشود. او با قلبی دردناک میدید که ارزش «نبوغ، استعداد، معرفت، زیبایی، فضیلت...» بامعیار واحدی که پول نامیده میشود و هر معیار دیگر تابع آن و در ضمن آنست، معین میگردد. «او از مال پرستی گرسنه چشمان بورژوا و فقر معانی در نزد آنان چشمگین میشد. «اینها مردمی عاری از هر گونه علائق میهن پرستی و احساسات عالی هستند. برای آنها، جنگک یا صلح معنایی جز افزایش یا کاهش سرمایه ندارد؛ آنها از این فراتر، چیزی نمی بینند.» گماشتن هنر در خدمت سرمایه، قلب او را از درد و بیزاری آکنده میساخت.

بلینسکی نقاب از چهره دورویان بر میداشت و مضامین ارتجاعی و خوارمایه ای

که در پس عبارات مطمئن نهان بود، آشکار میگرداند. او معنای واقعی نظریه هنر «محض» را که درحقیقت هنر را از خدمت مردم باز میداشت بر ملا میساخت. او از نظریه «هنر برای هنر»، انتقاد سختی کرد؛ بی پایگی احتجاجات مدافعان این نظریه را آشکار نمود و استوار ساخت که «عقیده بیک هنر محض و فارغ از همه چیز... عقیده ای مجرد و واهی است.»

ردیه محکم او بر نظریه ارتجاعی «هنر برای هنر»، هنوز پس از یک قرن ارزش و قدرت خود را نگهداشته.

هنری پراز مضمون، هنری که در خدمت آئینهای پیشرو زمان باشد، یک هنر رئالیستی و حقیقی که واقعیت را بدرستی منعکس سازد، کمال مطلوب بلینسکی بود. او میخواست که ادبیات، «وجدان اجتماع» و «ناظر و مراقب» افکار جامعه باشد، اما عقیده داشت که برای این منظور، ادبیات باید همچون هنر، آئینه صادق اجتماع گردد و بواقعیت وفادار ماند.

بلینسکی در همه مقالات خود، خواستار «وفاداری بواقعیت»، «بیان زندگی و واقعیت با حقیقت کامل» و «نزدیکی بزندگی و بواقعیت» است؛ طلب وفاداری بواقعیت یکی از عناصر عمده انتقادات او، یکی از اصول کلی و وسایل او برای ارزیابی آثار هنری بود. او تاکید میکرد که وفاداری بواقعیت «نخستین اقتضا، نخستین وظیفه شمرست. برای داوری در باره دهها، شعری بیک شاعر باید نخست تحقیق کرد که او تاچه پایه این مقتضی را بر آورده و این حق را ادا کرده است.»

۶۳

قصد بلینسکی از «وفاداری بواقعیت» چه بود؟ مفهومی را که او از اصطلاح «بیان واقعیت با حقیقت کامل» میخواست و بحد آن هنر رئالیستی را تعریف میکرد، چه بود؟

بلینسکی که این مسأله را بارها، بمناسبات مختلف از لحاظ وجوه گوناگون آن مطرح کرده، نظریه ای کامل در باره رئالیسم وضع نموده است.

وی میگوید: شرط لازم برای صدق یک بیان هنری، وفاداری بواقعیت از لحاظ تاریخی است؛ بلینسکی این معنی را بدارا بودن «رنگ مکانی و زمانی» تعبیر میکند. او زیبایی شناسی خود را مقابل زیبایی شناسی «کلاسیسیسم» میگذارد. بنظر بلینسکی نقص اصلی زیبایی شناسی کلاسیک ها، «طلاق واقعیت»، تصور خطا در باره هنر و ملاحظه آن بشابه وسیله ای برای «آرایش طبیعت» بود. «بگمان کلاسیک های دروغین، شعر حماسی باید وقایع بزرگ زندگی بشر یا زندگی یک قوم را «بستاید.» اما در باره زمان این وقایع و اینکه چه قومی این وقایع بر سرش آمده، هنر باید جامعه ای ارغوانی با چجه ای فاخر در بر کند، خود را از هر گونه رنگ محلی پیراسته دارد، اثری زائیده نیروهای ماوراء طبیعی باشد، با زبانی بر طعطاق و میان تپی بیان شود، همانگونه که در تقلید از یک شکل بیگانه، بویژه در تقلید یک زندگانی بیگانه اینکارها جبرست.» بلینسکی با هر گونه جعل در هنر مخالف بود و تاکید میکرد که اثر هنری باید ویژگیهای تاریخی زندگی یک ملت، اخلاقیات او، عادات و شیوه بیان او را در این یا آن دوره، بیان کند.

او میآموخت که خصیصه دیگر هنر تالیستی، شناساندن زندگی بنحوی کامل و نشان دادن وجوه گوناگون آنست. در طبیعت چیزی نیست که در خود انکاس در یک اثر هنری نباشد. بعقیده او، تمایل بقید ساختن هنر در چهار دیواری «عالم علوی» و «زیبائی» و دور کردن از «مسائل زندگی» از واقعیت های روزانه، عیناً خطاست و نتیجه اش آنستکه هنر زندگی را نادرست تصویر کند. بلینسکی برعکس، هنر را دعوت میکرد که از «طبیعت پست» روبرو تابد بلکه «بزمین فرود آید» واقعیت را به بیند، و آنرا آنگونه که هست، نمایش دهد. ادبیات روس با توجهی که به مسائل زندگی داشت، رشد خود را آشکار ساخت و نشان داد که براه درستی درآمده است. مگر بلینسکی نیگفت که **اوژن اونگین (۱)** اثر معروف پوشکین «نشانه آغاز شعر زمان ماست». ارزش این اثر شاعر بزرگ روس در «بیان صادقانه واقعیت با جمیع محاسن و معایب آن، با همه ابتدالهای زندگی» است. فضیلت گوگول و مکتب او نیز در رهایی از جنبه «سخن پردازی» و توجه بواقعیت است.

بلینسکی ادامه میدهد که سرانجام، شرط اصلی برای وفاداری بواقعیت، تلفیق هنری برگزیدن نمونه ها، بدور انداختن موضوعات فرعی و تصادفی، تعمق در اشیاء، پی بردن به «انگیزه های نهانی» است. بدینگونه هنرمند میتواند براستی بواقعیت وفادار بماند، بی آنکه در بند باشد که واقعیت را مطابق العمل بالفعل منعکس سازد. «بدینگونه، تصویری که یک نقاش بزرگ از شخصی میسازد پیش از پیکره ای که از دستگاه عکاسی بیرون آمده بآن شخص شبیه است، زیرا یک نقاش بزرگ، نهاد این شخص را بطرزی نمایان و حتی آنچه را که از نظر خود آن شخص شاید پنهان است، مجسم میسازد.

۶۴

از ایشرو هنر؛ طبعاً محتاج بیک نمایش تلفیقی زندگیست.

اما بلینسکی از سوی دیگر حدود این تلفیق هنری را که دروای آن هنرمند بپرتگاه کنایه و استعاره، بپرتگاه یک سمبولیسم خشک و بیروح میافتد، معین میکند. «**اشکال بی صورت**»: این تکیه کلام بلینسکی در وصف پاره ای

از آثار ادبیست. او طرفدار بیان دقیق واقعیت بود، اما بطوریکه هر واقعه یا هر خصیصه دارای یک ارزش کلی باشد. بلینسکی نمونه هایی از «بیان» نمونه هایی از «تیب» و «پرسناژ» را در آثار شکسپیر، گوته، پوشکین و گوگول مییافت.

برای آنکه تلفیق و برگزیدن نمونه ها در اثر هنری انجام یابد، واقعیت باید از پرده خیال و هوش هنرمند بگذرد. بلینسکی در زمره کسانی نیست که مدعی هستند، عقل و هوش برای هنر لازم نیست. زیرا بیاری اندیشه است که هنرمند، «باعیان اشیاء» راه مییابد، و مرکز و حدود وقایعی را که میخواهد نمایش دهد، معین میسازد. بلینسکی عقل را معارض تغیل قرار نمیداد، بلکه آن دورا با یکدیگر جمع میکرد و در عین حال به رجحان عقل در علوم و تغیل در هنر، اذعان مینمود؛ او بطلان عقیده کسانی را که احساسات را برای شاعر کافی میدانستند، آشکار میساخت، درباره این عقیده میگفت که «خاصه برای زمان ما بسیار زیان خیز است. امروز

همه شاعران ، حتی بزرگترین آنها باید متفکر نیز باشند زیرا استعداد تنها هیچ کمکی بآنها نخواهد کرد . . . دانش زنده ، دانش کنونی راهنمای هنراست و بدون آن، الهام ، عقیم و استعداد فاقد قدرت است .»

اندیشه و «ایده» ، «روح» يك اثر هنری و «جوهر حقیقی» آن را تشکیل میدهند .

« این «ایده» در شعر از راه تغیل یکی از جنبه های وجود ، جلوه میکند ، این آئینی است که بآثار شاعر، زندگی و نیرو میبخشد .»

از این رو در اندیشه بلینسکی ، رئالیسم با تبلیغ بسود يك ادبیات بر مایه ، بنفع نمایلات مترقی در هنر، همراه است .

خصوصیت دینامیک زیبایی شناسی بلینسکی ، بویژه در نامه معروفش به - گوگول ظاهراست ، آشکار کردن بهره کشی ها و نارواییهای اجتماعی ، برانگیختن حس شرف انسانی در مردم و یاورى آنها در راه آزادی ، کمک به پیشرفت «تامن» فرهنگ ، انسانیت : اینها بودند وظائف گرانبهای که بلینسکی بمهدده ادبیات روس وامیگذاشت .

ادبیات روس این تاملیم را پذیرفت و بکار بست . از اینرو «دوبرولیوف» پیرو بلینسکی در ۱۸۵۹ میتواند بنویسد : «سرنوشت ادبیات روس هرچه باشد ، تکامل آن هر اندازه درخشان باشد نام بلینسکی همواره فخر ، شرف زینت بخش این ادبیات خواهد بود .»

تکامل ادبیات روس درستی این پیشگویی «دوبرولیوف» را ثابت کرد . بیش از يك قرن از مارك بلینسکی میگذرد . اما نظریه زیبایی شناسی و اصول نقد ادبی او همچنان جاودان مانده است .

امروزه همه نویسندگان و هنرمندان پیشرو ، همچون بلینسکی ، میاندايشند که هنر نمیتواند بسرنوشت مردم بی اعتناء باشد . بلکه مقدس ترین و ارجمندترین وظیفه آن خدمت خلق است . انتقاد بلینسکی از هنر «محض» ، از نظریه «هنر برای هنر» ، امروز بما یاری میکند تا کسانی را که زیر نقاب هنر «محض» میخواهند هنر را از خدمت خلق باز دارند و بسود ارتجاع اجتماعی از آن بهره گیرند ، رسوا کنیم . دعوت پرشور بلینسکی از هنرمندان و ادیبان برای پاسخگویی بمسائل حاد زمان و برای هسلر از شدن با عقاید مترقی عصر ، هنوز نیروبخش ادبیات مترقیست . امروزه که امپریالیست ها زیر علم «نظریات» جهان وطنی بحق حاکمیت ملتها تجاوز میکنند و میکوشند تافرنك های ملی را از میان ببرند دفاع بلینسکی از اصالت ملی هنر و ادبیات ملت های گوناگون ، پژواك خاصی دارد ، بلینسکی مانند همه دموکراتهای انقلابی روس ، هوادار استوار تساوی ملل ، حامی حق ملتها برای تکامل و پیشرفت با برخوردارى از استقلال کامل بود . آرمان های دموکراتیک او با زمان ما هماهنگی دارد .

تکامل سریع ادبیات پیشرو روس و ملتهای روسیه ، حاکی از نیرو و خلاقیت هنر رئالیستی و توجیه اجتماعیت که بلینسکی در راه آن باسری پرشور پیکار کرد .